





متن خطبه

ألا وإن الشيطان قد دمر حزبه، وأستجلب جَلَبَهُ،
 ليعود الجور إلى أوطانه، ويرجع الباطل إلى نصابه، والله ما
 انكروا على منكرأ ولا جعلوا بيني وبينهم نصفاً، وأنهم ليطلبون
 حقاً هم تركوه، ودماً هم سفكوه، فلئن كنت شريكهم فيه فإن لهم
 لنصيبهم منه ولئن كانوا ولوه دوني فما التبعة الا عندهم، وأن
 أعظم حجتهم لعلی أنفسهم، يرتضعون أما قد فطمت، ويحيون
 بدعة قد أميتت، يا خيبة الداعي! من دعا؟ وإلام أجيب؟ وإني
 لراض بحجة الله عليهم وعلیمه فيهم، فإن أبوا أعطيتهم حد
 السيف، وكفى به شافياً من الباطل وناصراً للحق، ومن العجب
 بعثهم إلى أن أبرز للطعان وأن أصبر للجلاد! هبَّتْهم الهول لقد
 كنت وما أهدد بالحرب ولا أرهب بالضرب وإني لعلی يقين من
 ربي، وغير شبهة من ديني.

در این خطبه، حضرت علی (ع) بیعت شکنان را نکوهش و
 آنان را مسؤول خون عثمان معرفی می کند. سپس شجاعت
 و دلیری خود را اظهار می نمایند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تجزیه و تحلیل

خطبه ۲۲ نهج البلاغه

از نظر علوم عربی

دکتر اباذر عباچی



لغت و معنی

ذَمْرَةٌ عَلَى الْأَمْرِ: حَضَّةٌ مَعَ لَوْمٍ لِيَجِدَ: او را بر کاری با توییخ ترغیب کرد تا در آن کوشش کند.

استجلب الشيء: طلب جلبه: جلب کرد، گردآوری کرد

الجلب: ج أجلاب: ما يُجَلَّبُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى آخَرَ: آنچه از شهری به شهر دیگر برده می شود.

الايوطان: مفرد وطن، و هو مكان اقامة الانسان و مقره: جای و محل سکونت انسان، اسم جامد

النصب: المرجع و الاصل: بازگشت، اول هر چیزی، اسم جامد

انكر عليه فعله: عابه و نهاده عنه: عیب از او گرفت و او را از آن نهی کرد

النصف: ج الانصاف، العدل: عدالت و انصاف، اسم جامد

سَفَكَ: سَفَكَ الدَّم، الدمع، الماء صَبَّ: خون، اشک و آب را ریخت، این کلمه بیش تر درباره ریختن خون به کار می رود.

النصيب: الحصة من الشيء: سهمیه از هر چیزی، اسم جامد، این کلمه در قرآن فراوان آمده است «للرجال نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون» (النساء ۷)

وَلِيًّا — وَلِيًّا الشَّيْءِ: ملك أمره و قام به: عهده دار و مسؤول آن امر شد

التَّبَعَةُ: ما يترتب على الفعل من الخير او الشر: خیر یا شری که پس از انجام کاری مترتب می شود، اسم جامد

ارْتَضَعَ: رَضَعَ: امتص الشدی او الضرع: شیر پستان (انسان یا حیوان) را مکید

فَطَمَتِ — الام الرضيع فطمأ: فصلته عن الرضاعة: شیرخوار را از شیر باز گرفت الخيبة: انقطاع الاصل: نومیدی

مصدر فعل خاب —

آبِيْ: —: إِبَاءٌ، استعصى: نافرمانی

کرد، سرپیچی کرد، خودداری کرد

الجد من الشيء: طرفه الرقيق، متناه: لبه تیز هر شیء، منتهای آن، اسم جامد

بَرَزَ — بروزاً: خرج، ظهر: بیرون شد، پدیدار گشت

الطعان: الضراب بالرمح: با نیزه همدیگر را زدن، مصدر باب مفاعله

الجلاد: الضراب بالسيوف: با شمشیر همدیگر را زدن، مصدر باب مفاعله

هَبَلَتْ — هَبلاً الام ولدها: ثكلته: مادرش به عزایش نشست

الهبول: الثكول: زن فرزند مرده، عبارت هبلتك الهبول در زبان عربی غالباً

برای تعجب به کار می رود (صیغه مبالغه) اَرْهَبَ: خَوْفٌ: ترساند

ترجمه خطبه

آگاه باشید که شیطان حزب خود را بسیج کرده و افرادش را از جاهای گوناگون گردآورده است تا ستم به جای اول خود و باطل به اصل خویش برگردد، به خدا قسم، هیچ کار زشتی برای من پیدا نکرده و میان من و خودشان به انصاف رفتار نکرده اند. آن ها از من حقی را می خواهند که خودشان پایمالش کرده اند و خونی را می خواهند که خودشان ریخته اند. بنابراین اگر من در ریختن آن خون با آن ها شریک باشم، پس آن ها در این کار سهمی دارند و اگر بدون من آن خون را ریختند، پس تنها خودشان باید پاسخگو باشند، بزرگ ترین

دلیلشان به زیان خودشان است. از مادری شیر می خواهند که از شیر دادن باز ایستاده است و می خواهند بدعتی را زنده کنند که مرده است. دعوت کننده کیست و برای چه

چیزی اجابت شده است؟ من به حجت خدا بر آن ها و علم او به احوالشان خرسندم. بنابراین اگر اطاعت نکنند، دم شمشیر حواله آن ها می کنم و آن برای درمان باطل و یاری حق کافی است. فرستادن پیام به من که برای نیزه زدن بیرون بیایم و برای شمشیر زدن شکینا باشم، شگفت آور است. مادرشان به عزایشان بنشیند، من هیچ وقت به جنگ تهدید نمی شدم و از ضربه شمشیر هراسی نداشته ام، من به پروردگار خود یقین کامل دارم و در دین خود تردیدی ندارم.

ترکیب خطبه

الا و ان الشيطان قد ذمّر حزبه و استجلب جلبه

«الا» از ادات استفتاح؛ «و» حرف استئناف؛ «ان» از حروف مشبهة بالفعل؛

«الشيطان» اسم (إن) منصوب؛ «قد» حرف تحقیق؛ «ذمّر» فعل ماضی، مبنی بر فتح،

فاعل آن (هو) که به شیطان برمی گردد؛ جمله فعلیه (قد ذمّر خیر إن و محلاً مرفوع؛

«حزب» مفعول به و منصوب؛ «ه» مضاف الیه و مجرور محلاً؛ «و» حرف عطف؛ «استجلب» فعل ماضی و مبنی بر

فتح، فاعل آن (هو) که به شیطان برمی گردد؛ «جلب» مفعول به و منصوب؛

«ه» مضاف الیه و مجرور محلاً؛ جمله استجلب جلبه مرفوع محلاً، زیرا بر جمله

مرفوع عطف شده است.

* ليعود الجور إلى أوطانه ويرجع الباطل إلى نصابه

«ل» حرف جر؛ «يعود» فعل مضارع و منصوب به آن مضمرة؛ «الجور» فاعل و مرفوع؛ «إلى» حرف جر؛ «أوطانه» مجرور به کسره؛ «ه» مضاف الیه و محلاً مجرور،



جار و مجرور متعلق به فعل (يعود) است، مصدر مؤول به (لعودة الجور الى اوطانه) محلاً مجرور؛ «و» حرف عطف؛ «يرجع» فعل مضارع معطوف بر (يعود) و منصوب؛ «الباطل» فاعل و مرفوع؛ «إلى» حرف جر؛ «نصابه» اسم مجرور به كسره؛ «ه» مضاف اليه مجرور محلاً، مصدر مؤول به (رجوع الباطل...) محلاً مجرور معطوف به مصدر قبلی است.

* و الله ما انكروا على منكرأ

«و» حرف جر للقسام؛ «الله» اسم مجرور، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف به تقدير آن (أقسم)؛ «ما» حرف نفی؛ «انكروا» فعل ماضی مبني بر ضم؛ «و» فاعل و محلاً مرفوع؛ «على» جار و مجرور متعلق به انكروا؛ «منكراً» مفعول به و منصوب و جمله «ما انكروا...» جواب قسم که محلی از اعراب ندارد.

* و لا جعلوا بيني و بينهم نصفاً

«و» حرف عطف؛ «لا» حرف زائد برای تأکید نفی؛ «جعلوا» فعل ماضی مبني بر ضم؛ «و» فاعل و محلاً مرفوع؛ «بينی» مفعول فيه و منصوب تقدیراً؛ «ی» مضاف اليه و محلاً مجرور؛ «و» حرف عطف؛ «بين» ظرف منصوب و معطوف بر منصوب؛ «هم» مضاف اليه محلاً مجرور؛ «نصفاً» مفعول به منصوب و جمله «ولا جعلوا...» معطوف بر جمله قبل، محلی از اعراب ندارد.

* و انهم ليطلبون حقاً هم تركوه

«و» حرف عطف؛ «أن» از حروف مشبیه بالفعل؛ «هم» محلاً منصوب اسم (إن)؛ «ل» لام تأکید؛ «يطلبون» فعل مضارع مرفوع به نون؛ «و» فاعل محلاً

مرفوع؛ جمله «يطلبون» خبر (إن) و محلاً مرفوع؛ جمله «انهم ليطلبون» معطوف بر جواب قسم و محلی از اعراب ندارد؛ «حقاً» مفعول به منصوب؛ «هم» مبتدا و محلاً مرفوع؛ «تركوه» فعل ماضی مبني بر ضم؛ «و» فاعل و محلاً مرفوع؛ «ه» مفعول به و محلاً منصوب؛ جمله «تركوه» خبر محلاً مرفوع؛ جمله «هم تركوه» نعت برای (حقاً) و محلاً منصوب

* و دماً هم سفكوه

«و» حرف عطف؛ «دماً» معطوف به (حقاً) و منصوب؛ «هم» مبتدا و محلاً مرفوع؛ «سفكوه» فعل ماضی مبني بر ضم؛ «و» فاعل و محلاً مرفوع؛ «ه» مفعول به و محلاً منصوب؛ جمله «هم سفكوه» نعت برای (دماً) و محلاً منصوب.

* فلئن كنت شريكهم فيه فإني لهم لنصيبيهم

منه

«ف» حرف عطف؛ «ل» موطنه برای قسم؛ «إن» حرف شرط؛ «كنت» فعل ماضی ناقص مبني بر سكون؛ «ت» اسم كان و مرفوع محلاً، فعل «كنت» فعل شرط و محلاً مجزوم؛ «شريكهم» خبر (كان) و منصوب به فتحه؛ «هم» مضاف اليه و مجرور محلاً؛ «فيه» جار و مجرور متعلق به «شريك»؛ «ف» رابط جواب شرط؛ «إن» از حروف مشبیه بالفعل؛ «لهم» جار و مجرور متعلق به محذوف «كائن، موجود» خبر «إن»، لنصيبيهم «ل» تأکید «نصيبي»، اسم إن موخر و منصوب و «هم» مضاف اليه محلاً مجرور؛ «منه» جار و مجرور متعلق به «كائناً» حال از نصيب؛ جمله «إن لهم لنصيبيهم منه» جواب شرط، محلاً مجزوم

و جمله «لئن...» محلی از اعراب ندارد و معطوف بر جمله های جواب قسم.

* و لئن كانوا ولوه دوني فما التبعة إلا

عندهم

«و» حرف عطف؛ «ل» موطنه برای قسم؛ «إن» ادات شرط؛ «كانوا» فعل ماضی ناقص، مبني بر ضم؛ «و» ضمير اسم كان و محلاً مرفوع، این فعل محلاً مجزوم فعل شرط؛ «ولوه» فعل ماضی مبني بر ضم؛ «و» فاعل و محلاً مرفوع؛ «ه» مفعول به و محلاً منصوب، جمله «ولوه» خبر كان و محلاً منصوب؛ «دوني» ظرف مفعول فيه و منصوب تقدیراً؛ «ی» مضاف اليه و مجرور محلاً، ظرف دوني متعلق به ولوه است؛ «و» رابط جواب شرط؛ «ما» نافية، «التبعة» مبتدا و مرفوع به ضمه؛ «إلا» از ادات حصر؛ «عند» ظرف مفعول فيه متعلق به؛ «موجودة» خبر برای اتبعة؛ «هم» ضمير مضاف اليه و محلاً مجرور؛ جمله «فما التبعة...» جواب شرط، محلاً مجزوم.

وإن أعظم جحيتهم لعلی أنفوسهم

«و» حرف عطف؛ «أن» از حروف مشبیه بالفعل؛ «أعظم» اسم (إن)؛ «جحيتهم» مضاف اليه مجرور؛ «هم» مضاف اليه محلاً مجرور؛ «ل» برای تأکید؛ «علی» حرف جر؛ «أنفوس» اسم مجرور، جار و مجرور متعلق به محذوف «كائن» خبر «إن»؛ «هم» مضاف اليه مجرور.

* يرتضعون أما قد قطمت

«يرتضعون» فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون؛ «و» فاعل و محلاً مرفوع؛ «أماً» مفعول به منصوب؛ «قد» حرف

تحقیق؛ «فطمت» فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن «هی» به «أماً» برمی گردد؛ جمله «قد فطمت» نعت برای «أماً» و منصوب محلاً.

*** وَيُحْيُونَ بَدْعَةَ قَدِ أُمَيْتٍ**

«و» حرف عطف؛ «يُحْيُونَ» فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون؛ «و» فاعل و محلاً مرفوع؛ «بدعة» مفعول به منصوب؛ «قد» حرف تحقیق؛ «أُمَيْتٍ» فعل ماضی مبنی بر فتح و نایب فاعل آن «هی» به «بدعة» برمی گردد؛ جمله «قد أُمَيْتٍ» نعت برای «بدعة» و منصوب محلاً.

*** يَا خَبِيبةَ الداعِي من دعا والام أجيب.**

«یا» حرف ندا؛ «خبيبة» منادای منصوب؛ «الداعي» مضاف الیه و مجرور تقدیراً؛ «من» مبتدا و محلاً مرفوع؛ «دعا» فعل ماضی مبنی بر فتح مقدر، فاعل آن «هو» به «من» بر می گردد؛ جمله «دعا» خبر و محلاً مرفوع؛ «و» حرف عطف؛ «الی» حرف جر؛ «ما» اسم استفهام و محلاً مجرور، جار و مجرور متعلق به فعل (أجيب)؛ «اجيب» فعل ماضی مبنی بر فتح و نایب فاعل آن (هو).

*** وَإِنِّي لراضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلِمِهِ فِيهِمْ**

«و» حرف استثناف؛ «إِنَّ» از حروف مشبیه بالفعل؛ «ی» اسم (إِنَّ) و محلاً منصوب؛ «ل» حرف تأکید؛ «راضٍ» خبرِ إِنَّ و مرفوع تقدیراً؛ «بِحُجَّةِ» جار و مجرور متعلق به «راضٍ»، لفظ «اللَّهِ» مضاف الیه مجرور؛ «عليهم» جار و مجرور متعلق به «كائنة» حال از «حجة»؛ «و» حرف عطف؛ «علم» معطوف بر (حجة) و مجرور؛ «له» مضاف الیه و محلاً

مجرور؛ «فيهم» جار و مجرور متعلق به (علم).

*** فَإِن أَبُوا أَعْطَيْتَهُمْ حَدَّ السَّيْفِ**

«فاء» استثناف؛ «إِنَّ» حرف شرط؛ «أبوا» فعل ماضی مبنی بر ضم مقدره؛ «و» فاعل محلاً مرفوع؛ فعل «أبوا» محلاً مجزوم و فعل شرط؛ «أعطيتهم» فعل ماضی مبنی بر سکون؛ «ت» فاعل و محلاً مرفوع؛ «هم» مفعول به و محلاً منصوب؛ فعل (اعطيتهم) محلاً مجزوم و جواب شرط؛ «حد» مفعول به منصوب؛ «السيف» مضاف الیه مجرور.

*** وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ.**

«و» حرف استثناف؛ «كفى» فعل ماضی مبنی بر فتح مقدره؛ «ب» حرف جر زائد؛ «ه» فاعل مجرور لفظاً و مرفوع محلاً؛ «شافياً» تمییز یا حال منصوب؛ «من الباطل» جار و مجرور متعلق به (شافياً)؛ «و» حرف عطف؛ «ناصراً» معطوف بر (شافياً) و منصوب؛ «للحق» جار و مجرور متعلق به (ناصراً).

*** وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَى أَنْ أُبْرِزَ لِلطَّعَانِ وَأَنْ أَصْبِرَ لِلجَلَادِ**

«و» استثناف؛ «من العجب» جار و مجرور متعلق به محذوف؛ «كائن» خبر مقدم؛ «بعثهم» مبتدای مؤخر و مرفوع؛ «هم» مضاف الیه مجرور؛ «إلى» جار و مجرور متعلق به «بعثهم»؛ «أَنْ» از حروف ناصبه؛ «أُبْرِزُ» فعل مضارع منصوب و فاعل آن «أنا»؛ «للطعان» جار و مجرور متعلق به «أُبْرِزُ» مصدر مؤول «أَنْ أُبْرِزُ...» و محلاً منصوب و مفعول به برای مصدر «بعثهم»؛ «و» حرف عطف؛ «أَنْ» از حروف ناصبه؛ «أصبر» فعل مضارع منصوب و فاعل آن «أنا»؛ «للجلاد» جار

و مجرور متعلق به «أصبر» و مصدر مسؤل «أَنْ أَصْبِرُ...» معطوف بر ما قبل محلاً منصوب.

*** مَلَكَتْهُمُ الْهُبُولُ**

«هَبَلَتْهُمْ» فعل ماضی مبنی بر فتح؛ «هم» مفعول به و محلاً منصوب؛ «الهُبُولُ» فاعل مرفوع به ضمه.

*** لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَكُ بِالْحَرْبِ وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ**

«لقد» لام موطنه برای قسم؛ «قد» حرف تحقیق؛ «كنت» فعل ماضی ناقص مبنی بر سکون. «ت» اسم آن؛ «و» حرف زائد؛ «ما» حرف نفی؛ «أهدد» فعل مضارع مرفوع و نایب فاعل آن «أنا»؛ جمله فعلیه «ما أهدد» خبر کان و محلاً منصوب؛ «بالحرب» جار و مجرور متعلق به «أهدد».

«و» حرف عطف؛ «لا» زائده برای تأکید نفی؛ «أرهب» فعل مضارع مرفوع و نایب فاعل آن «أنا»؛ «بالضرب» جار و مجرور متعلق به «أرهب».

*** وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مَن رَتِي**

«و» واو حالیه «إِنَّ» از حرف مشبیه بالفعل؛ «لام» برای تأکید؛ «على» حرف جر؛ «يقين» اسم مجرور، جار و مجرور متعلق به محذوف «كائن» خبر برای (إِنَّ)؛ «من» حرف جر؛ «رب» مجرور به حرف جر، «ی» مضاف الیه مجرور محلاً و جار و مجرور متعلق به «كائن» نعت برای «يقين»؛ جمله «إِنِّي لَعَلَى...» محلاً منصوب حالیه.

*** وَغَيْرِ شَبِيهَةٍ مِّنْ دِينِي**

«و» حرف عطف؛ «غير» معطوف بر



«یقین» و مجرور به کسره؛ «شبهه» مضاف الیه مجرور؛ «من دینی» جار و مجرور متعلق به «کائن» و نعت برای «شبهه»؛ «ی» مضاف الیه محلاً مجرور.

بعضی نکات بلاغی

بیش تر جمله‌های خبریه این خطبه، با چند تأکید آمده‌اند؛ «آلا، إن، لام تأکید، قد، حرف زائد. علمای بلاغت این نوع جمله‌های خبریه را «انکاری» می‌نامند و برای مخاطبان منکر مفهوم این اخبار گفته می‌شوند، ولی آیا مخاطبان حضرت (ع) منکر این اخبارند، یا فرد خالی الذهن یا متردد در میان آن‌ها وجود دارد.

به هر حال، با مطالعه تاریخ آن روز می‌توانیم بگوئیم این اخبار انکاری برای اشخاص خالی الذهن، متردد و یا منکر گفته شده است، تا مخاطبان را به تأمل در اعمال دشمنان معطوف کند و آنان را برای جهاد و مقاومت آماده سازد. لذا این اخبار را مطابق مقتضای حال منکران آورده‌اند و اشخاص خالی الذهن و متردد را منکر تلقی کرده‌اند تا انگیزه‌ای برای بسیج پیدا کنند.

* در عبارت «آلا و إن الشیطان قد ذمّ»، استعاره موجود است، زیرا حضرت علی (ع) دشمن خود را به شیطان تشبیه کرد و مشبه حذف شده، لذا این استعاره مصرحه است و چون عبارات «ذمّ حزبه و استجلب جلیه» مناسب مشبه، و لفظ مستعار منه «شیطان» اسم جامد است، لذا این استعاره مجردة اصلیه محسوب می‌شود.

* در عبارت «لیعود الجور الی اوطانه» کلمه «جور» در معنی غیر اصلی به کار رفته است، زیرا ظلم و ستم به وطنش بر نمی‌گردد، بلکه ظالم و ستمگر به محل

خود برمی‌گردد. بنابراین مراد از «جور» در این جا شخص سبب «جور» است. لذا کلمه «جور» مجاز مرسل و علاقه آن مسببه است. ضمناً این مجاز نیز در باطل صدق می‌کند.

* جمله «استجلب جلیه» به وسیله واو به جمله «ذمّ حزبه» وصل شده است، زیرا جمله اول محلی از اعراب (خبر إن) دارد و متکلم خواسته است جمله دوم (استجلب...) را در حکم اعرابی اولی شریک کند. همچنین در این دو جمله، سجع مطرف موجود است، زیرا کلمه‌های «حزبه» و «جلیه» هم قافیه هستند.

* در عبارت (و اللّٰه ما انکروا علیّ منکراً) کلمه منکر به معنی مطلق عمل است، زیرا عمل منکر از هر کس باشد باید محکوم شود. حضرت (ع) در این جا نمی‌خواهند بگویند آن‌ها نتوانستند عمل زشم را محکوم کنند، لذا کلمه «عمل» با لفظ غیر خود یعنی (منکر) ذکر شده است؛ به خاطر این‌که در کنار لفظ (انکروا) آمده است: علمای بلاغت این صنعت را مشکله می‌نامند و مانند آن آیه شریفه «تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک» است.

همچنین میان «انکروا، منکراً» جناس اشتقاق وجود دارد. ضمناً کلمه «منکراً» نکره در سیاق نفی واقع شده است که بر عموم انواع منکر دلالت دارد و برای تقلیل آمده است. یعنی منکراً قلیلاً، حکم کلمه «نصفاً» مانند «منکراً» هیچ فرقی ندارد.

* جمله «ولا جعلوا بینی و بینهم...» بر جمله «ما انکروا علی...» به خاطر تشریک جمله دومی با اولی عطف شده است.

* عبارات‌های «هم ترکوه و هم سفکوه» دلالت بر قصر دارند، به معنی «ما

ترکه الا هم و ما سفکه الا هم». یعنی این قصر از نوع قصر صفت بر موصوف است و معنی آن این که ترک نصرت و ریختن خون او منحصر به خود آن‌هاست و به من مربوط نیست. بنابراین قصر یاد شده اضافی و از نوع قلب است. چون دشمنان ترک نصرت و ریختن خون او را فقط به علی (ع) نسبت داده بودند. همچنین در عبارت «حقاً هم ترکوه و دماً هم سفکوه» سجع متوازی موجود است زیرا کلمه‌های «ترکوه و سفکوه» هم وزن و هم قافیه هستند.

* در عبارات‌های «فلئن کننت شریکهم... تا... فما التبعة الا عندهم» مذهب کلامی موجود است، زیرا حضرت علی (ع) برای اثبات صحت ادعایشان استدلال قاطعی را آورده‌اند که نزد مخاطبان مسلم است.

* در عبارت «فما التبعة الا عندهم» حصر صفت بر موصوف است، یعنی تبعات کارشان به خودشان منحصر است و به دیگران تسری نمی‌کنند. این قصر نیز اضافی و از نوع قلب است، زیرا که حضرت تبعات آن امر را از خود سلب و به آن‌ها منحصر کرده است.

* عبارت «یرتضعون أما قد فطمت» کنایه از نسبت است، یعنی مکنی عنه این است که آن‌ها چیزی طلب می‌کنند که زمانش گذشته است.

ضمناً فعل «فطمت» متعدی و مفعول آن ولدها است و چون در این جا ذکر مفعول مهم نیست و وقوع فعل مهم است، لذا مفعول حذف شده و این حذف در عبارت، موجب ایجاز شده است.

لازم به یادآوری است که بین «یرتضعون و فطمت» طباق وجود دارد، همان گونه که میان «یطلبون و ترکوه» در

عبارت «انهم ليطلبون حقاً هم تركوه» طباق موجود است.

* در عبارت «يحيون بدعة قد اميتت» استعاره وجود دارد، زیرا کلمه بدعه به موجودی که می توان احیا کرد، تشبیه شده و مشبه به حذف و لوازم آن ذکر شده است. لذا این استعاره مکینه، و کلمه «أمیتت» برای آن ترشیح است.

ضمناً چون معانی «يحيون و اميتت» متضاد هستند، لذا می توان گفت میان آن ها طباق وجود دارد.

* در عبارت «يا خيبة الداعي» حرف ندا از معنی اصلی خود خارج شده و به معنی تعجب درآمده است.

* عبارت «من دعا؟! اسلوب استفهام است. در این جا منظور حضرت (ع) از سؤال خود این نیست که داعی کیست، زیرا ایشان می دانند دعوت کننده کیست، بلکه هدف از این استفهام تحقیر دعوت کننده است. بنابراین این استفهام در معنی اصلی خود به کار نرفته است.

* عبارت «إلام أجيب؟! نیز استفهام در غیر معنی اصلی خود به کار رفته است، زیرا حضرت برای این سؤال پاسخ نمی خواهند، بلکه می خواهند امری را که به سویش جواب مثبت داده اند، تحقیر کنند و آن را باطل بنمایانند.

* در عبارت «فان أبوا...» فعل أبوا متعدی و بدون مفعول به است. چون در این جا هدف وقوع فعل است. نه این که فعل بر چه چیزی واقع شده. ضمناً ایجاز حذف در این عبارت وجود دارد.

* عبارت «أعطيتهم حد السيف» کنایه از نسبت است، زیرا این عبارت معنی «اقتالهم» را دارد، ولی این معنی با کنایه بیان شده است.

* در عبارت «و كفى به شافياً من

الباطل» دو استعاره مکینه وجود دارد اول، شمشیر به داروی شفاکننده تشبیه شده و مشبه به حذف و لوازم آن (شفاء) باقی مانده است. دوم کلمه «باطل» به مرض تشبیه شده و مشبه به حذف و لوازم آن (شفاء) باقی مانده است. زیرا باطل شفا نمی یابد، بکله مرض شفا می یابد.

* در عبارت «و ناصرأ للحق» دو مجاز مرسل وجود دارند. اول این که یاری کننده حق شمشیر نیست، بلکه صاحب شمشیر است، لذا علاقه این مجاز مرسل آلیه است. دوم این که نصرت و یاری به «حق» نیست، بلکه به اهل حق است، لذا علاقه این مجاز مرسل لازمی است.

* در عبارت «و من العجب بعثهم...» تقدیم جار و مجرور شده است، در حالی که می تواند عقب بیاید. یعنی تقدیم آنچه که تأخیرش لازم است، حاصل شده و این تقدیم حصر می رساند، یعنی عملشان فقط تعجب را برمی انگیزد. به خاطر این که ادعاهایی که می کنند باطل و بی ارزش هستند. ضمناً این حصر از باب حصر موصوف بر صفت و اضافی به شمار می رود.

* عبارت «ان ابرز للطعان و ان اصبر للجلاد» صنعت موازنه دارد. زیرا کلمه های «طعان و جلاد» فقط هم وزن هستند.

* عبارت «و ما أهدد بالحرب و لارهب بالضرب» سجع متوازی دارد، زیرا کلمه های «حرب و ضرب» هم وزن و قافیه هستند.

ضرب المثل

از عبارت «يرتضعون اما قد فطمت» می توان به عنوان ضرب المثل استناد کرد، هنگامی به کار می رود که شخصی چیزی می خواهد که زمان آن گذشته است.

نکته نحو

شرط و قسم هر دو به جواب نیاز دارند، ولی هنگامی که با هم جمع شوند، دیگر هر دو به جواب احتیاج ندارند، بلکه جواب برای متقدم می آید. مثلاً در عبارت «إن تطالع درسک و اللّٰه تنجح»، چون شرط بر قسم مقدم شده، جواب برای شرط آمده است و در جمله «والله ان تطالع درسک لتنجحن» چون قسم بر شرط مقدم شده، جواب «لتنجحن» برای قسم آمده است. ولی هنگامی که قبل از شرط و قسم اسمی بیاید که به خبر نیاز داشته باشد، مانند «انت و اللّٰه إن تطالع درسک تنجع»، جواب برای شرط بسیار مرجح است، گرچه قسم بر شرط مقدم باشد. ولی گاهی جواب شرط بر قسم مرجح می شود، هرچند قسم بر شرط مقدم شده و اسمی در اول جمله به کار نرفته باشد. و این حالت در فرمایش امام (ع) آمده است، مانند دو عبارت زیر:

- لئن كنت شريكهم فيه فان لهم لنصيبهم منه
لئن كانوا و لوه دوني فما التبعة الا عندهم

در این دو عبارت، قسم بر شرط مقدم شده، ولی با وجود این جواب برای شرط آمده است. ابن مالک در این مورد می گوید:

واحدف لَدَى اجتماع شرط و قسم
جواب ما اُخِرَتْ فهو مُلْتَزِمٌ
و ان تَوَالِيَا وَ قَبْلُ ذُو خَبَرٍ
فالشرط رَجِيحٌ دائماً بلا حَذَرٍ
و رِيماً رَجِيحٌ بعدَ قَسَمٍ
شرط بلا ذي خبر مقدم

و السلام

